



تقریرات دروس خارج فقہ

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسہ طباطبائی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۵-۱۳۹۴

جلسه چهارم؛ شنبه ۱۳۹۴/۶/۲۸

استدلال برخی به روایات برای اثبات عدم نفوذ انشاء صبی

۱. روایت ابن ظبیان:

وَ [مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ] فِي الْخِصَالِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ السَّكُونِيِّ عَنِ الْحَضْرَمِيِّ عَنِ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ ابْنِ ظَبْيَانَ قَالَ: أَتَى عُمَرُ بامرأةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ زَنَتْ
فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَقَالَ عَلِيُّ عليه السلام: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ
الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.^۱

ابن ظبیان می گوید زن مجنونی که زنا کرده بود را پیش عمر آوردند و عمر حکم به رجم او داد.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آیا نمی دانی قلم تکلیف از سه نفر برداشته شده است؛ از صبی تا این که محتمل
شود، از مجنون تا این که خوب شود و از خواب تا این که بیدار شود.

در استدلال به این روایت گفته اند که روایت بیان می کند صبی مسلوب العبارة بوده و از دایره ی تشریح
خارج است؛ چراکه صبی مانند مجنون و نائم است، پس همان طور که اگر مجنون یا نائم حرفی بزنند چون

۱. وسائل الشیعة، ج ۱، أبواب مقدمات العبادة، باب ۴، ح ۱۱، ص ۴۵ و الخصال، ص ۹۳.

در بعضی نسخ وارد شده که امیرالمؤمنین علیه السلام در راه به مأمورینی که آن زن را برای رجم می بردند برخورد کردند:

✓ الخصال، ج ۱، ص ۹۳:

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّكُونِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَضْرَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي مُعَاوِيَةَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ أَبِي ظَبْيَانَ قَالَ:
أَتَى عُمَرُ بامرأةٍ مَجْنُونَةٍ قَدْ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِرَجْمِهَا فَمَرُّوا بِهَا عَلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَالَ: مَا هَذِهِ؟ قَالُوا: مَجْنُونَةٌ فَجَرَتْ فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ أَنْ تُرْجَمَ
فَقَالَ: لَا تَعْجَلُوا فَأَتَى عُمَرُ فَقَالَ لَهُ: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَلَمَ يُرْفَعُ عَنْ ثَلَاثَةٍ عَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ وَ عَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يُفِيقَ وَ عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ.

فاقد قصد هستند اثری بر کلام آن‌ها مترتب نمی‌شود، صبی هم ولو ممیز باشد کلام او اثری ندارد.^۱ بنابراین حتی اگر خود ولی تمام امور و مقدمات عقد را انجام دهد و صبی فقط وکیل در انشاء باشد، از آنجا که صبی مسلوب العبارة است انشائش کالعدم بوده و چنین عقدی باطل است. بله، غایت آن‌چه می‌توان از صبی در عقود استفاده کرد آن است که صبی ابزاری برای تحقق بیع [و رساندن ثمن یا مثن] باشد، مثل این‌که بایع در بیع معاطاتی، مبیع را روی حیوانی بگذارد که می‌داند پیش مشتری می‌رود.

مناقشات مرحوم شیخ رحمته در استدلال به حدیث رفع قلم از صبی

مرحوم شیخ سه اشکال به استدلال به روایت مذکور وارد می‌کند.

اشکال اول: (ظهور روایت، رفع قلم مؤاخذه است؛ نه تکلیف)

مرحوم شیخ^۲ می‌فرماید ظاهر این روایت آن است که قلم مؤاخذه نسبت به صبی برداشته شده است؛ نه این‌که قلم جعل احکام - اعم از تکلیفی و وضعی - از او برداشته شده باشد، و به همین خاطر مانند مشهور قائل به صحّت عبادات صبی شدیم، و الا اگر صبی همانند مجنون و نائم از دایره‌ی احکام کلاً خارج بود، وجهی برای صحّت عبادات او وجود نداشت.

مناقشه‌ی برخی در اشکال اول شیخ رحمته

از جمله مناقشاتی که بر جواب مرحوم شیخ رحمته شده این است که مؤاخذه، قابل رفع نیست؛ چراکه مؤاخذه یا همان عقوبت، مانند ثواب و اجرت است که هیچ ربطی به عالم جعل ندارد بلکه مترتب بر جعل است ترتب اثر بر ذی اثر، و چیزی که قابلیت جعل را نداشته باشد قابلیت رفع را هم ندارد.^۳ بله، رفع

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۲۷۶:

[الاستدلال علی البطلان بحدیث رفع القلم]

و احتج علی الحكم فی الغنیة بقوله صلی الله علیه و آله و سلم: «رفع القلم عن ثلاثة: عن الصبی حتی یحتلم، و عن المجنون حتی یفیک، و عن النائم حتی یتقیظ»، و قد سبقه فی ذلك الشیخ فی المسوط فی مسألة الإقرار و قال: إن مقتضى رفع القلم أن لا یکون لکلامه حکم. و نحوه الحلّی فی السرائر فی مسألة عدم جواز وصیة البالغ عشرأ، و تبعهم فی الاستدلال به جماعة، كالعلامة و غیره.

۲. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۲۷۸:

و أمّا حدیث رفع القلم، ففيه:

أولاً: أن الظاهر منه قلم المؤاخذه، لا قلم جعل الأحكام؛ و لذا بنینا كالمشهور علی شرعیة عبادات الصبی.

۳. مصباح الفقاهة (المکاسب)، ج ۳، ص ۲۵۰:

(و أما حدیث رفع القلم ففيه أولاً: أن الظاهر منه قلم المؤاخذه، لا قلم جعل الأحكام، و لذا بنینا - كالمشهور - علی شرعیة عبادات الصبی). و یرد علیه: أن العقوبة و المؤاخذه - كالمثوبة و الأجرة - من الأمور التي لا صلة لها بعالم الجعل بوجه، بل هی مترتبة علی الجعل ترتب الأثر

عقوبت یا مؤاخذه، به سبب رفع منشأش ممکن است؛ یعنی شارع مقدس حکمی را که عصیان آن منشأ مؤاخذه است رفع کند، اما این دیگر رفع مؤاخذه نیست بلکه رفع حکم است که جناب شیخ در صدد پاسخ به آن بودند.

مناقشه در اشکال مذکور

عرض می‌کنیم این که بعضی اعلام^۱ فرمودند مؤاخذه قابل رفع نیست مگر به ارتفاع منشأ انتزاعش، این حرف درست نیست، بلکه خود مؤاخذه قابل رفع است و اساساً دعا و استغفار انسان به درگاه الهی ﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا﴾^۲ «ربنا لا تؤاخذنا باسرافنا فی امرنا» و ... برای این است که خداوند متعال از گناهانی که انجام داده‌ایم بگذرد و مؤاخذه نشویم؛ یعنی با این که مرتکب عصیان شده‌ایم، خداوند متعال مؤاخذه نکند؛ و الا حرمت یا وجوب عمل به جای خود باقی است و رفع نمی‌شود. بنابراین اشکال مذکور بر کلام شیخ رحمته وارد نیست.

به نظر می‌آید آن چه منشأ اشکال بوده - کما این که خود مستشکل در اصول^۳ ذکر کرده - این است که

علی ذی الأثر و علیه فلا معنى لتعلق الرفع بما لم يتعلق به الجعل. نعم ترتفع العقوبة بارتفاع منشئها: أعتى به التكاليف الإلزامية. و لكنه غير رفع المؤاخذة ابتداء.

۱. به نظر می‌رسد در این جا اشتباهی در تقریر رخ داده باشد، و الا شأن مستشکل محترم أجل از این است که چنین اشکالی را مطرح کرده باشد.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۶:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْكَافِرِينَ﴾

۳. سید خویی رحمته خود در موارد متعددی به این مطلب اشاره می‌کند که استحقاق عقوبت و حتی خصوص مؤاخذه، یک امر عقلی است و وضع و رفع آن به ید شارع نیست، از جمله:

✓ *التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة ۴، ص ۲۶۶:*

أما الجهة الأولى: فلا ينبغى الإشكال فى أن الاضطرار إلى فعل المحرم أو ترك الواجب يرفع الإلزام عن ذلك الفعل لحديث الرفع و غيره مما دل على حلية الفعل عند الاضطرار و ليس المرتفع فى حديث الرفع خصوص المؤاخذة أو استحقاق العقاب لأنهما أمران خارجان عما تناله يد الجعل و التشريع رفعا و وضعاً و لا مناص من أن يكون المرفوع امراً تناله يد التشريع و هو منشأ لارتفاع المؤاخذة و استحقاق العقاب و ليس هذا إلا الإلزام و مع ارتفاعه يبقى الفعل على إباحته.

✓ *مصباح الأصول (مباحث الفاظ)، ج ۲، ص ۴۲:*

... و توهم كونه مستحقاً للعقاب مجمع عليه فاسد، إذ لم يتحقق اجماع على ذلك، فإن كلمات كثير من الاصحاب خالية عنه، مضافاً الى أن استحقاق العقاب حكم عقلى، و لا يكون من الاحكام الشرعية كى يمكن فيه دعوى الاجماع.

الا این که خود ایشان قبول دارند که شارع می‌تواند عفو کند:

استحقاق مؤاخذه كه يك امر عقلى است، قابل رفع نيست مگر به رفع منشأ آن؛ يعنى شارع مى تواند حكمى را كه منشأ استحقاق است اطاعتاً و نسياناً رفع كند، اما خود استحقاق مؤاخذه يا مثبت قابل رفع نيست.

بررسى مرفوع در حديث مذکور

بعض اعلام مانند مرحوم امام خمينى عليه السلام مفصلاً در اين جا وارد بحث شده اند و شقوقى را در مورد

✓ مصباح الأصول، ج ۱، ص ۲۷۰:

أقول: أما الدعوى الاولى ففى غاية الوضوح من الفساد، اذ كون العقاب من تبعات العصيان و ان كان صحيحاً، ألا أنه لا يكون لازماً له غير منفك عنه، كيف و قد ثبت العفو و الشفاعة بنص الكتاب و السنة، فلا يكون العصيان من قبيل العلة التامة للعقاب، بل من قبيل المقتضى له. و بالجملة العصيان يوجب استحقاق العقوبة، فله تعالى أن يعاقبه أو يتجاوز عنه بعفو أو بالشفاعة، فلا معنى لكون العقاب لازماً للعصيان غير منفك عنه. (احمدى)

۱. كتاب البيع (للإمام الخمينى)، ج ۲، ص ۳۱:

ربما يقال: إن المراد برفع القلم، هو التعبير المعروف فى الألسنة: «إن فلاناً رفع القلم عنه، و كانت أعماله كأعمال المجانين، لا يترتب عليها الأثر، و وجودها كعدمها».

و فيه: أن الظاهر أن التعبير المعروف مأخوذ من الرواية، لا العكس، مع أن فيها رفع القلم عن المجنون، و لا يصح فيه ما ذكر بأن يقال: «أعمال المجنون كأعمال المجانين».

نعم، يمكن أن يراد أن وجوده كعدمه، لكنه خلاف الظاهر.

ثم إن من المحتمل أن يراد بالرفع، قبال ما ورد فى بعض الروايات: «أنه إذا بلغ الحلم كتبت عليه السيئات» فيراد أنه قبل بلوغه لا تكتب عليه السيئات، و قلم كتب السيئات مرفوع عنه، فكان كناية عن عدم كونه مكلفاً بالأحكام الإلزامية، التى كانت مخالفتها موجبة للسيئة.

و أما المستحبات و الأفعال الحسنة عقلاً و شرعاً، فلا ترفع عنه، و هذا يناسب الامتنان، بل يتلائم مع رفع القلم.

إن قلت: إن مورد الرواية رفع الرجم عن الزانية، و هو دليل على أعمية مضمونها من الأحكام الوضعية.

قلت: الرجم لا يثبت فى الزنا إذا كان بغير معصية، كالصادر مكرهاً، أو اشتهاهاً و خطأً، و لعل المراد برفع القلم رفع التكليف، و معه لا يرجم، فلا تدل الرواية - بملاحظة موردتها على سلب الوضعيات.

و يحتمل أن يراد برفعه رفع ذاته؛ بنحو الحقيقة الادعائية، و كان مصحح الادعاء رفع الآثار المكتوبة بالقلم مطلقاً، نظير ما قلناه فى حديث الرفع؛ بأن يدعى أن القلم الذى لا يترتب عليه الأثر، و لا يكتب به شىء، ليس بقلم، فهو مرفوع.

أو يراد رفع ذاته بلحاظ الآثار المترتبة على الأفعال الصادرة عن عمد و التفات؛ بمناسبة الحكم و الموضوع، و مناسبة ذكر المجنون و النائم، فخرجت الأفعال التى تترتب الآثار على ذاتها و لو مع عدم الالتفات، كالجنابة و الضمان.

أو يراد برفعه رفع وصفه لا ذاته؛ أى رفعه عن صفحة المكتوب، كناية عن سلب الآثار مطلقاً، أو الآثار المذكورة فى الاحتمال السابق؛ بمناسبة الحكم و الموضوع.

و الأظهر من بينها هو رفع القلم عنهم، لا رفع ذاته، و يراد رفع الكتب عليهم، و التعبير بـ «رفع القلم عنهم» كأنه بدعوى أن القلم موضوع عليهم، و الثقل ثقل القلم بلحاظ الآثار، و هو المرفوع عنهم.

و مقتضى إطلاقه رفع مطلق الآثار، أو الآثار التى لها وزر و ثقل، و مع قيام القرينة المتقدمة، يختص بالآثار المترتبة على الأفعال الصادرة عن التفات، دون ما يترتب على ذات العمل. كما أن الظاهر خروج الأفعال المستحبة، بل و ما لا وزر و ثقل عليه، و دخول سائر الآثار وضعاً و تكليفاً.

مرفوع حدیث «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم» ذکر کرده‌اند، ولی به نظر ما مقصود روایت روشن است و ظهور اولیه‌ی روایت که رفع قلم باشد مراد نیست، بلکه از آن‌جا که قلم کارش کتابت است و سبب آن می‌باشد، مناسب این است که اثر این کتابت برداشته شده باشد؛ یعنی «رفع القلم» کنایه از این است که مکتوب وضعی و تکلیفی از صبی برداشته شده است.^۱

توضیح بیشتر این‌که با تأمل در آیات شریفه روشن می‌شود که خداوند متعال هم حکم تکلیفی و هم حکم وضعی را با «کُتِبَ» بیان فرموده است. حکم وضعی مانند قصاص که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ﴾^۲ که قصاص حکم وضعی است نه تکلیفی و شاهد آن هم این است که خداوند متعال در پایان کریمه می‌فرماید اگر ولی دم عفو کرد، جانی از روش شایسته پیروی کند و دیه بپردازد. بنابراین قصاص، حقی است که خداوند متعال برای اولیاء دم در صورت قتل یا برای مجروح در صورت جرح قرار داده است. حکم تکلیفی هم مانند وجوب صیام که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^۳.

بنابراین «رفع القلم عن الصبی» کنایه از این است که نه مکتوب وضعی برای صبی نوشته می‌شود و نه مکتوب تکلیفی و دلیلی برای اختصاص رفع به مؤاخذه وجود ندارد؛ خصوصاً با توجه به این‌که صبی، همراه با نائم و مجنون ذکر شده که احکام وضعیه نسبت به آن‌ها برداشته شده است، پس [با غمض عین از نظر نهایی ما] ظهور رفع قلم از صبی این است که قلم تشریح که اعم از تشریح احکام وضعیه و تکلیفیه است، از صبی برداشته شده است.^۴

۱. الحاشیة الثانية على المكاسب (للخوانساری)، ص ۱۹۵:

و الجواب عما ذكره أولا بان الظاهر من تعلق الرفع بالقلم بتعلقه بما جرى عليه القلم من الاحكام الذي هو سبب للمؤاخذه و لا داعي لجعل المرفوع قلم المؤاخذه و هي في المرتبة اللاحقة من جرى الاحكام و رفع المؤاخذه مسبب عن رفع الحكم و تقدير المؤاخذه او سائر الآثار انما هو فيما لا يمكن ان يتعلق الرفع بما هو المرفوع في ظاهر القضية و ما هو السبب و السابق في المرتبة كالاکراه و الاضرار و الخطاء و النسيان و اما فيما يمكن ذلك كرفع ما لا يعلمون و هو الحكم المجهول في حديث الرفع و رفع القلم بمعنى رفع ما هو سبب الحكم في المقام فلا موجب لتقدير المؤاخذه و امثالها و من هنا يعلم ان رفع القلم كناية عن رفع اثر الفعل بما هو فعل قصدي.

۲. سوره بقره، آیه ۱۷۸:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَعَلُهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۳:

۴. و حتی اگر حدیث امتنایی باشد، در رفع قلم وضع نسبت به صبی امتنان است.

و اما این که شیخ فرمودند ما به خاطر این که قلم تشریح شامل صبی می شود، قائل به صحت عبادات او شدیم، عرض می کنیم:

ممکن است کسی بگوید: **اولاً:** صحت عبادات صبی، امر مسلّمی نیست و نمی پذیریم که عبادات صبی صحیح باشد بلکه تمرینی محض است. **ثانیاً:** سلّمنا که عبادات صبی صحیح باشد، اما صحت عبادات صبی از باب تخصیص است؛ یعنی قلم تشریح از صبی رفع شده مگر در عبادات او که صحیح می باشد. البته ما بیان خواهیم کرد که این دو پاسخ ناتمام است.

مناقشه‌ی دوم شیخ در استدلال به روایت مذکور

دومین اشکالی که مرحوم شیخ^۱ بر کلام قائلین به اختصاص حدیث مذکور به رفع قلم تشریح احکام - اعم از حکم تکلیفی و وضعی - وارد می کند این که مشهور بر لسان فقهاء چنین است که احکام وضعیه، مختص به بالغین نیست بلکه صبی هم می تواند از لحاظ وضعی نقشی داشته باشد، پس مانعی ندارد که حکم وضعی صبی، موضوع برای حکم تکلیفی قرار گیرد، هم در حق ولی و سایر بالغین و هم در حق صبی بعد از بلوغ؛ مثلاً عقد صبی موضوع وجوب و فاء بر او باشد بعد از بلوغ و یا این که موضوع وجوب و فاء باشد نسبت به ولی یا سایر بالغین در صورتی که به اذن آنها انشاء کرده باشد و یا این که بعداً اجازه بدهند. کما این که اگر صبی جنب شود - البته نه به احتلام که نشانه‌ی بلوغ است بلکه مثلاً به سبب زوجه اش - جنابت صبی که یک حکم وضعی است، مستتبع وجوب غسل بر او بعد از بلوغ برای اتیان نماز، دخول در مسجد، مسّ مصحف و ... است. هم چنین این حکم وضعی، مستتبع حکم تکلیفی برای دیگران است؛ مثلاً تمکین ولی از مسّ مصحف توسط صبی، حرام است؛ به این که دست صبی را بر قرآن بکشد یا قرآن را به نحوی بگیرد که صبی آن را مسّ کند. نظیر این مطلب است **اتلاف مال غیر**، که اگر صبی مال دیگری را اتلاف کند و ولیش جبران خسارت نکرده باشد، مرتکب حرام تکلیفی نشده اما وقتی که بالغ شد یا باید رضایت مالک را جلب کند و یا این که خسارت او را بپردازد.

[بنابراین مرحوم شیخ^۲ می فرماید لو سلّمنا که مرفوع در این حدیث، قلم جعل احکام است نه رفع

۱. کتاب المکاسب، ج ۳، ص ۲۷۸:

و اما حدیث رفع القلم، ففیه: اولاً ...

و ثانیاً: أنّ المشهور علی الألسنة أنّ الأحكام الوضعیة لیست مختصّة بالبالغین، فلا مانع من أن یکون عقده سبباً لوجوب الوفاء بعد البلوغ، أو علی الولی إذا وقع بإذنه أو إجازته، کما یکون جنابته سبباً لوجوب غسله بعد البلوغ و حرمة تمکینه من مسّ المصحف.

مؤاخذه، اما] از آن جا که مشهور بر السنه این است که حکم وضعی مشروط به بلوغ نیست و بلوغ فقط شرط احکام تکلیفیه است، پس معلوم می‌شود که مرفوع در روایت «رفع القلم عن الصبی»، خصوص احکام تکلیفیه است و شامل احکام وضعیه نمی‌شود، لذا استدلال به این روایت برای اثبات مسلوب العبارة بودن صبی و عدم ترتب اثر بر مجرد انشاء او ناتمام است. در نتیجه اگر تمام مقدمات عقد توسط ولی واقع شود و صبی فقط عقد را انشاء کند، چنین عقدی با إذن یا اجازه‌ی ولی صحیح است و آثارش مترتب می‌شود، هم نسبت به ولی و هم نسبت به صبی بعد از بلوغ.

والحمد لله رب العالمین

جواد احمدی